

اقتصادهای نوین بر ویرانه‌های اقتصاد کمونیستی

محو کمونیسم در بلوک سابق شوروی دو دوجین کشور را که می‌کوشند در میان ویرانه‌های نظام اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز اقتصاد بازار را برپا کنند بر جای گذاشته است. در این میان آنها که شجاعت بیشتری دارند به اصلاحاتی سریعتر نائل آمده‌اند، این دسته با شهامت می‌گویند پیشرفت‌هایشان ظرف ۴ سال از خیزشهای اقتصادی از انقلاب ۱۹۱۷ تا کنون موفق‌تر و پربارتر بوده است.

ولادیمیر ایلیچ لنین بنیانگذار امپراتوری شوروی سابق می‌گفت کمونیست‌های مؤمن چنانچه تصور کنند می‌توانند ظرف سه سال بازاری بر اساس اندیشه‌های سوسیالیستی بسازند خام اندیشانی بیش نیستند چرا که برپائی چنین ساختاری دست کم نیازمند گذشت یک قرن است، برای دستیابی به چنین زمان طولانی جانشینان لنین چهل سال پس از جنگ جهانی دوم چهارصد میلیون انسان را در سرزمینهای وسیعی از آلپ گرفته تا ولادی وستک به آزمایش اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز واداشتند، اما با فروریزی امپراتوری شوروی و محو اندیشه‌ها و ایده‌آلهای لنین اقتصاد بازار آزاد با سرعتی باورنکردنی به میان مردمان این سرزمینها رفت و بعنوان تنها جانشین برای اقتصاد سوسیالیستی جای خود را باز کرد. پنج سال پس از فروریزی دیوار برلین و سه سال بعد از پایان کار اتحاد شوروی بخش خصوصی سرعت بازار مشترک اروپای شرقی (کومکون) را عقب راند و بر جای آن تکیه زد. بانکها، بازارهای بورس، کازینوها و مغازه‌های مملو از کالا امروز مؤسساتی هستند که روزگاری مردم برای یافتن یک قوطی شیرخشک در آنها پرسه می‌زدند.

گرچه همه کشورهای رها شده از نظام اقتصاد متمرکز موفق نشده‌اند پای در راه سرمایه‌داری بگذارند ولی به چنان درجه‌ای از دستیابی به اقتصاد بازار آزاد نائل آمده‌اند که برای عضویت در اتحادیه اروپا، به درهای این اتحادیه

می‌کوبند. بخشی از آنها نیز همچنان در هرج و مرج و گیجی سیاسی ناشی از ضربه فروریزی هفتاد سال حکومت کمونیستی سرگردانند. بوسنی آشکارترین و غم‌انگیزترین نمونه این دسته از کشورها است، ولی قفقاز و تاجیکستان بتدریج خود را از این سردرگمی بیرون می‌کشند، پاره‌ای نیز خود را بر سر دو راهی چه کنیم حیران می‌بینند. برای این دسته نظام قبلی فروریخته ولی جانشینی با ثبات یافت نشده است.

اقتصاد ضد متمرکز در تعدادی از این کشورها بسرعت ظاهر و پذیرفته شد چرا که جز این راهی نبود. نظام اقتصاد کمونیستی سالها قبل از سقوط حکومت‌های کمونیستی از هم گسیخته شده بود. جفری ساجز اقتصاددان آمریکائی که امروز مشاور بسیاری از کشورهای اروپای شرقی است ناتوانی اقتصاد کمونیستی را که باعث محو آن شد به دلیل وجود سه بحران غیرقابل ادامه می‌داند: «آنها به راه خطا می‌رفتند، در همین راه هم بد عمل می‌کردند و خزانه‌شان نیز تهی بود.»

کمونیسم شوروی جدا از بافشاری بر اصول مارکسیسم، تبدیل شوروی را به یک ابرقدرت در صنایع نظامی هدف قرار داده بود ولی این موفقیت به بیای قربانی کردن توده‌های مصرف‌کننده تحمیل شد. صنایع سنگین همه سرمایه‌های موجود را می‌بلعید و خدمات جنبی آنرا که اندیشه کردن به حال ورفه پرسنل آن بود به فراموشی سپرده بود.

در سال ۱۹۸۸ شوروی برای هر ده هزار شهروند خود تنها ۲۰ فروشگاه داشت که این آمار در ایتالیا ۱۷۵ فروشگاه برای هر ده هزار شهروند است، در همین سال هزینه‌ای که اتحاد شوروی برای تولید فولاد بکار می‌برد ۱۷ برابر آمریکا در هر دلار از درآمد ناخالص ملی خود بود، بنابراین نباید تعجب کرد که نخستین بخش از صنایع اتحاد شوروی که پیش از بخشهای دیگر اقتصاد خود را از زیر فشار اقتصاد

متمرکز بیرون کشید، همین بخش صنایع سنگین بود.

دریافت وام، چاپ اسکناس

در دوران حکومت میخائیل گورباچف و نظریات کلاسنوست و پروسترویکای او که به مردم آزادی بیشتر و به کارخانجات استقلال زیادتری داده شد نخستین علائم نوعی هرج و مرج بروز کرد. کارخانجات در مقابل اهداف تعیین شده خود ناتوان ماندند، پرداخت دستمزد کارکنان با اشکال مواجه شد، تقاضا برای بالارفتن دستمزدها به صورتی انفجاری افزایش یافت و مقاماتی که پول در اختیارشان بود به دلیل وحشت از آینده پولها را به جیب می‌زدند. سقوط تقریباً غیرقابل اجتناب می‌نمود. در پایان سالهای ۱۹۸۰ اقتصاد همه کشورهای بلوک شرق بجز چکوسلواکی ورشکسته بود. برخی از حکومتها و از جمله لهستان، بلغارستان و خود اتحاد شوروی برای جلوگیری از فروریزی نظامهایشان به دریافت وامهای سنگینی از غرب متوسل شدند، دیگران به چاپ اسکناس اقدام کردند که در نظام قیمت‌های تثبیت شده خود موجب کمبودهای بیشتر، فساد افزونتر و برداختن وجوه بیشتر برای خرید کالا کمتر می‌شد، پاره‌ای نیز هر دو راه را انتخاب کردند.

بنابراین اقتصاد کمونیستی در سطحی بسیار وسیع ناکامی تلخی را تجربه می‌کرد. بسیاری از کشورهای تحت این نظام که برای سالهای طولانی هیچ اطلاع و دانشی از نظامهای دیگر نداشتند درصدد برآمدند «راه سومی» را که چیزی ناشناخته بین کمونیسم و سرمایه‌داری بود برگزینند و بجای وارد کردن شوک به اقتصاد خود، اصلاحات تدریجی را بموقع اجرا گذارند. اندیشمندان با تکرانی می‌گفتند که اصلاحات تدریجی چه چیزی را نصیب کشورشان خواهد کرد، آیا آزادسازی قیمتها، آزاد کردن تجارت و داد و ستد، در هم شکستن انحصارهای دولتی و ارتقاء

رقابت در جوامعی که هیچگونه تجربه‌ای در این زمینه ندارند می‌تواند کارساز باشد؛ اصول سرمایه‌داری، بانکداری و خدمات مالی و صنایع باید از نو ساخته و بر اقتصادی کهنه و فروریخته بنا شود، دارائیهای دولتی باید به بخش خصوصی واگذار و بازسازی شود، کسری بودجه جبران گردد و طرحهای جدید اقتصادی به اجرا گذاشته شود که در رأس آنها مهار تورم پیش‌بینی شده باشد. تنها در چنین شرایطی این کشورها قادر بودند اصول یک اقتصاد بازار آزاد را به شیوه‌ای مطلوب جایگزین نظام جناحهای تندروتر برای انجام اصلاحات کنند. طرفداران اصلاحات ضربتی و سریع همه این عناصر را یک سلسله پدیده‌هایی که از درون به یکدیگر پیوسته‌اند می‌دیدند که حرکت‌های متواترشان باید هرچه سریعتر آغاز شود. از سوی دیگر هواداران اصلاحات تدریجی معتقد بودند پاره‌های از این عناصر باید بتدریج به یکدیگر پیوند بخورد، مثلاً قیمت‌ها باید آزادانه در بازار تعیین شود و زمانیکه شرکت‌های بیشتری به تدریج خصوصی شدند حساسیت بازار گام به گام ظاهر می‌شود و پاسخ خود را به آزادسازی اقتصاد بروز می‌دهد. این دسته از رفرمیستها اصلاحات یکجا، سریع و انقلابی را تهدیدی برای بروز عکس‌العملها غیرضروری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برمی‌شمردند.

مردم باز هم فقیرتر شدند

هم تندروها و هم طرفداران اصلاحات تدریجی متفق‌القول بودند که اقدام به اجرای هر دو طرح در کوتاه مدت مشکلات عظیمی را بدنبال خواهد داشت که دیدیم چنین نیز شد. همه فعالیت‌های اقتصادی بعد از فروپاشی کمونیسم دچار رکودی عمیق شد، داد و ستد میان این کشورها بطور دردناکی از هم گسیخت؛ با آزاد شدن قیمت‌ها مردمان این کشورها به یکباره فقیر و فقیرتر شدند. آمار رسمی نشان داد که سطح بهداشت و متوسط عمر در این کشورها

کشورهای رها شده از امپراتوری شوروی در کجای تاریخ قرار دارند؟

بشدت سقوط کرد، این ناکامیها را غرب ناشی از تسلط طولانی اقتصاد کمونیستی بر این کشورها ارزیابی می‌کرد و به ارمغان سرمایه‌داری.

کشورهایی که دست به اصلاحات سریع زدند در همان مراحل اول با تردیدهایی مواجه شدند، زیرا پاره‌ی پیامدها در محاسباتشان منظور نشده بود. کمتر کسی - چه در کشورهای کمونیست سابق و چه در غرب - معتقد بود که اصلاحات سریع کارسازی لازم را در وای بسا که اصولاً امکان‌پذیر نباشد. وی با گذشت زمان معلوم شد که کشورهای که برای انجام اصلاحات سریعتر حرکت کردند و دست بالا را گرفتند از میان کارزار سربلندتر بیرون آمدند. مثلاً لهستان، نخستین کشوری که سیاست وارد کردن شوک به اقتصاد خود را در پیش گرفت، کمترین صدمه را دید و به بالاترین میزان رشد در میان کشورهای اروپای شرقی دست یافت.

برای مقایسه حدود موفقیت و ناکامیهای اصلاحات در کشورهای کمونیست سابق لازم است به زمینه و عناصر مشترک در میان اقتصاد این کشورها دسترسی پیدا کرد. بانک اروپایی برای بازسازی و توسعه در این میان مناسب‌ترین شاخصها را برای این ارزیابی انتخاب کرده است، این شاخصها عبارتند از: کدامیک از این کشورها بیشترین سهم اقتصاد را به بخش خصوصی سپرده است؟ تجارت و بازار کدامیک از آنها بیشتر آزادسازی شده است؟ چند شرکت کوچک و بزرگ در آنها خصوصی‌سازی شده و تغییر ساختار داده شده‌اند؟ و بالاخره در کدامیک،

سیستم بانکداری کارآ استقرار یافته است. این بانک سپس درصد موفقیت را در این کشورها به چهار درجه تقسیم می‌کند و مشاهده می‌نماید که ارقام و نتایج بدست آمده بشدت پرنوسان است و انحرافهای غیرعادی دارد که ناشی از کسب تجارب متفاوت این کشورها در طول انجام اصلاحات بوده است. یکی از دلایل این ناهمگونی به زمان سقوط کمونیسم در کشورهای کمونیستی سابق بستگی شدید دارد. کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ خود را از سلطه کمونیسم رها کردند در حالیکه شوروی و جمهوریهای وابسته‌اش دو سال پس از این تاریخ کمونیسم را رها کردند.

دلیل دیگر این بود که عناصر و پاره‌های دستورالعمل اصلاحات در تعدادی از این کشورها با دیگران

اصلاحات اقتصادی به عنوان یک اولویت ملی که در میان کشورهای رها شده از کمونیسم بسیار متفاوت است عللی تاریخی و سیاسی نیز دارد. برای کشورهای اروپای میانه و بالتیک پایان کمونیسم به منزله رها شدن از سلطه روسیه و بازگشت به بدنه اروپای غربی است که این خود عاملی اساسی در موفقیت استقرار نظام بازار آزاد است. در بالکان و بخشهایی از آسیای میانه از پایان سلطه کمونیسم به عنوان بازگشت به اصل و ملیتهای تاریخی استقبال شد چرا که در واقع این کشورها بصورت مستعمرات شوروی سابق درآمده بودند تا کشورهایی در بند کشیده شده.

بر اساس ارزیابی بانک اروپایی بازسازی و توسعه، سرهمترین اصلاحات در کشورهای اروپای مرکزی بوقوع

بسیاری از آنها در انجام اصلاحات روش رادیکال و شوک درمانی را درپیش گرفته بودند.

نسخه پراگ

چکها که مدل چرخش اقتصادی: آنها بصورت یک نمونه برای سایر کشورها درآمده است از تورم پائینی برخوردار شده‌اند و برنامه خصوصی‌سازیشان تقریباً تکمیل شده است. تلاشهای آنها در زمینه انجام اصلاحات بشدت از سوی مردم استقبال شده و می‌شود، به گفته واپسلاو کلاوس نخست وزیر جمهوری چک، ما امروز از اتاق عمل جراحی خارج شده‌ایم و در اتاق بهبود پس از بیماری بسر می‌بریم، چکها حتی در دوران کمونیسم نیز نسبتاً ثروتمند بودند و مدیرانشان نیز کمتر از



مدیران کشورهای همسایه بد بودند. برعکس جمهوری چک، مجارها راه پرمخاطره اصلاحات تدریجی را درپیش گرفتند، آنها اصلاحات را پیش از سایر کشورهای کمونیستی و حتی در دوران سلطه کمونیسم آغاز کردند و در همان دوران بخشی از اقتصاد خود را به بخش خصوصی سپردند و دروازه‌های خود را به روی سرمایه‌های خارجی گشودند ولی امروز اقتصادشان از همه گروه کشورهای کمونیست سابق

پیوسته است که لهستان، جمهوری‌های چک، اسلواکی، مجارستان، اسلوانی و جمهوریهای بالتیک یعنی استونی، لتونی و لیتوانی از آن جمله‌اند. همه این کشورها موفق شده‌اند زیربنایهای اقتصاد بازار آزاد را با اطمینان جانشین اصول اقتصاد کمونیستی کنند. همگی تورم را در حد معقول به زیر کنترل آورده‌اند. همگی جهت بازرگانی خارجی خود را بسوی غرب تغییر داده‌اند، همه خواستار ملحق شدن به اتحادیه اروپا هستند و البته

متفاوت بود و انجام اصلاحات به زمانی طولانی‌تر نیاز داشت.

هر کشوری می‌تواند قیمت‌گذاری کالاها را آزاد کند، اراده سیاسی به ملتش اعطاء نماید ولی درصد موفقیت در یک کشور ارتباط تنگاتنگ با در اختیار داشتن کارشناسان خبره برای خصوصی‌سازی صنایع بویژه صنایع عظیم دارد، بنابراین درجه موفقیت شوراهایی بالاتر بود که این قبیل کارشناسان را در اختیار داشتند. از سونی اراده سیاسی برای انجام

پارهای از کشورهای اروپای شرقی تن به تن اروپای غربی می ساینند

ضعیف تر است، آنها کسری بودجه‌ای بالا و موازنه پرداخته‌های هشدار دهنده دارند.

کشورهای حوزه بالتیک گرچه بسیار دیر و در سال ۱۹۹۱ اصلاحات خود را آغاز کردند ولی روش تبدیل اقتصادشان به بازار آزاد به شیوه‌ای رادیکال و شتابزده بود ولی به برکت همین روش موفق به از میان بردن کسر بودجه، تأمین پول ملی مستحکم و مهار تورم شدند و امروز در مسیر رشد سریع اقتصادی گام برمی‌دارند. امتیاز این کشورها کوچک بودن آنها می‌باشد که در نتیجه مدیریت اقتصادشان آسانتر است و از آن گذشته همواره با کشورهای اسکاندیناوی روابطی دوستانه داشته‌اند. ولی مهمترین عامل در جهش اقتصادی آنها پشت‌کردن به روسها و پنهان شدن در پناه کشورهای اروپای غربی است.

پس از ایسن گروه نخست و پیش‌آهنگ در موفقیت‌های اقتصادی گروه دوم اصلاحگران یعنی بلغارستان، رومانی و کرواسی قرار گرفته‌اند. این کشورها شرایطی مشکل‌تر از گروه اول دارند: در مورد بعضی از آنها نظیر بلغارستان مشکل بزرگ وابستگی بسیار شدید اقتصادی و تجاری به اتحاد شوروی بود، در مورد کرواسی وقوع درگیری‌های نظامی اصلاحات اقتصادی را کند کرد و در مورد رومانی بدلیل سلطه طولانی یک دیکتاتوری خشن کمونیستی، مدیران کمونیست آنچنان نفوذی در تار و پود اقتصاد کشور داشتند که اجازه نمی‌داد اصلاحات اقتصادی با سرعت انجام گیرد.

حتی تقلید از سیاست‌های غلط!

در همه این کشورها اولویت سیاسی به «اتحاد مجدد با اروپا» داده شده که برای تحقق آن این کشورها ناچار شده‌اند نوعی سرمایه‌داری را در کشور خود ابداع و قوانین اجتماعی و اقتصادی جدید خود را حتی الامکان با قوانین اتحادیه اروپا منطبق سازند. برای مثال نظام بانکداری خود را از سیستم بانکداری آلمان تقلید کرده‌اند، در بورس ورشو از بازار بورس لیون فرانسه نسخه‌برداری شده است، حتی سیاست‌های غلط اروپای غربی به تقلید گرفته شده است: در نظام حمایتی کشاورزی بلغارستان سعی شده به سیستم کشاورزی بازار مشترک که یک تجربه ناموفق است تاسی شود.

این کشورها گرچه کشورهای فقیر و بازمانده از نظام کمونیستی هستند ولی سیاست‌های نوین اقتصادی آنها نوید موفقیت‌های اقتصادی را در آینده در پی دارد. در بسیاری از این کشورها کسری بودجه از کشورهای اروپای غربی پائین تر است، برای مثال وضع مالی در چک و اسلواکی بر اساس ضوابط پیمان ماستریخت از کشورهای عضو جامعه اروپا بهتر است. سطح اشتغال مطلوب‌تر و نرخ بیکاری در مقایسه با چند کشور اروپای غربی و به ویژه اسپانیا پائین تر است.

وضعیت جمعیت در آنها تقریباً با اروپای غربی یکسان است که این به معنی آنست که در آینده و با رشد جمعیت، مشکلات تأمین اجتماعی، بهداشت عمومی و حقوق بازنشستگی بطور یکسان گریبان هر دو گروه را خواهد گرفت. اینکه کاپیتالیست‌های جدید در آینده از تحرک بیشتری نسبت به قدیمی‌ها یعنی اروپای غربی برخوردار باشند بستگی کامل به انعطاف‌پذیری، داشتن نیروی کار تحصیل کرده با هزینه‌ها پائین و حمایت بسی‌چون و چرای مردم از ساختار اجتماعی و اقتصادیشان دارد.

در بسیاری از جهات کاپیتالیست‌ترین کشورها در میان اعمار سابق اتحاد شوروی خود روسها هستند. آنها بسیار سریع‌تر به خصوصی‌سازی و از میان برداشتن برابریهای اقتصادی

اقدام کرده‌اند. امروز تقریباً کلیه صنایع روسیه به بخش خصوصی سپرده شده است، بازار بورس رو به ارتقاء است ولی با اینهمه کسب اقتصاد روسیه دستخوش بسی ثباتی و سردرگمی باقی‌مانده است. علیرغم تلاش‌های ایگور گیدار نخست وزیر پیشین روسیه برای مهار تورم در دو سال پیش، تورم همچنان بر جامعه روسیه حاکم است. دولت اینک مشغول تهیه یک برنامه دیگر برای مهار تورم برای سال ۱۹۹۵ است که برنامه‌ای است سخت و مملو از فشارهایی که ممکن است بر جامعه وارد شود.

بخشی از مشکلات روسیه مشکلات ساختاری است. در گذشته اتحاد شوروی به همه حوزه‌های اقتصاد سوبسیدهای کم‌رشد می‌داد، بطوریکه بنیه حکومت از درون ضعیف شد و به سقوط امپراتوری شوروی انجامید، امروز همان حوزه‌ها گرچه فعالند ولی معلوم نیست بدون سوبسید دولتی چه می‌کنند، چه تولید می‌کنند و چگونه تولید می‌کنند. روسیه هنوز در تار و پود بوروکراسی گذشته دست و پا می‌زند و در حوزه‌های گوناگون اقتصادش هنوز مدیرانی بر سرکارند که با همه توان خود از این بوروکراسی دفاع و حمایت می‌کنند. سیاست‌های شکننده و بی‌ثبات حکومت مرکزی باعث شده که ارتش، صنایع و بخصوص بخش کشاورزی فشاری عظیم و خردکننده بر بودجه ملی روسیه وارد آورند. پهناوری کشور، ساختار فدرال، مشکلات فراوان انرژی و نظام ناقص مالیاتی بر این سردرگمی افزوده است. روسیه نمی‌تواند موفق، نیمی نا کام، با منابع عظیم از ثروت، امروز تنها قادر است نیمی از برنامه‌های اصلاحات خود را به مرحله اجرا درآورد. روسیه امروز با اقتصاد و بازرگانش کشور برزیل را تداعی می‌کند: گرفتار هرج و مرج، غوطه‌ور در فساد عمیق و به دام افتاده در راهی که در یک سویش ثروت و در سوی دیگرش فقر انباشته شده است.

و... سایرین چه می‌کنند؟

سایر اعمار شوروی سابق نیز هر کدام به راهی از اصلاحات افتاده‌اند و هر

کدام نیز مشکلات خود را دارند. در بسیاری از آنها به دلیل وجود ارتباطات درونی که با روسیه داشته‌اند و دارند موفقیت در اصلاحاتشان به موفقیت آن در روسیه وابسته شده است. قرقیزستان برای رهائی از این رشته ارتباط خود را همچون کشورهای حوزه بالتیک رهاند و بلافاصله نظام بانکی آزاد را که متکی بر یک بانک مرکزی و بانکهای خصوصی بود جاننشین سیستم گردش پول گذشته کرد.

حتی ارمنستان که درگیر جنگی طولانی در ناگورنا قره‌باغ است قیمت‌ها را آزاد و خصوصی‌سازی را اعمال کرد و موفق شد از میزان تورم بکاهد، گرچه امروز پول ارمنستان ثبات خود را باز یافته است ولی از رشد اقتصادی در آن کشور آثاری دیده نمی‌شود.

کمترین اصلاحات در پهناورترین اعمار شوروی سابق در آسیای میانه رخ داده است. دلیل عمده آن انجام اصلاحات تدریجی تا همین اواخر در کشورهای چون اوکراین، بلوروس، قزاقستان و ازبکستان بوده است. آنها کندترین حرکت را در آزادسازی قیمت‌ها و ارائه پول ملی خود و رهائی از حوزه روس داشته‌اند و نظام پرداخت سوبسید به کشاورزان و صنایع را برای مدتهای طولانی حفظ کردند. ثروتمند بودن آنها برخورداریشان از صنایع طبیعی دلیل عمده اتخاذ چنین سیاستی بود، مثلاً ازبکستان برای پرداختهای خود و تأمین منابع سوبسید با فروش طلا به منابع جدید مالی دست می‌یافت.

این کشورها همچنان گرفتار مشکلات سیاسی ناشی از جدا شدن از اتحاد شوروی هستند. بلوروس همچنان برای پیوستن دوباره به روسیه در تردید به سر می‌برد، اوکراین در سه سال گذشته بسر سر دو راهی استقلال و یا ادامه وابستگی به روسیه گرفتار بوده است، در قزاقستان علیرغم فشارهای ملی برای استقلال، اقلیتی روس را در خود دارد که روابطی بسیار نزدیک با روسیه دارند، پارهای از این کشورها از شمال برای پیوستن مجدد به روسیه تحت فشار قرار دارند و از جنوب جاذبه‌های اسلام آنها را به سوی خود می‌کشد.

منبع: مجله اکونومیست
برگردان از: سرویس ترجمه گزارش،